

## عدالت در اندیشه افلاطون و امام علی علیه السلام: از نظم عقلانی تا قسط الهی

محمد محمودپور<sup>۱</sup>

### چکیده

عدالت مفهومی بنیادین در سنت‌های فلسفی و دینی است و در میان فیلسوفان یونانی و متفکران اسلامی جایگاه ویژه‌ای داشته است. افلاطون عدالت را در قالب نظم عقلانی نفس و جامعه تبیین می‌کند، در حالی که امام علی علیه السلام آن را رکن دیانت و قوام جامعه می‌داند. پرسش اصلی این پژوهش آن است که عدالت در اندیشه این دو متفکر چگونه تعریف و مبنای گذاری شده و چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در کارکرد آن وجود دارد. اگرچه مبانی هستی‌شناختی و معرفتی این دو دیدگاه متفاوت است، اما هر دو بر نظم طبیعی، جایگاه شایسته افراد و ساختار جامعه تأکید دارند و عدالت را شرط ضروری قوام جامعه می‌دانند. این مقاله با رویکردی تطبیقی، به بررسی وجوه اشتراک و افتراق عدالت در اندیشه این دو متفکر می‌پردازد. از منظر افلاطون، عدالت هماهنگی قوای سه‌گانه نفس (خرد، شهوت و اراده) و کارکردهای طبقات جامعه است. امام علی علیه السلام، در مقابل، عدالت را نه تنها فضیلتی فردی، بلکه غایتی الهی می‌داند که باید در ساحت سیاست، اقتصاد و اجتماع محقق شود. مقاله حاضر با تحلیل متون اصلی چون «جمهوری» افلاطون و «نهج البلاغه» امام علی علیه السلام، ابعاد مفهومی، معرفتی و کارکردی عدالت را بررسی کرده و نشان می‌دهد که عدالت در اندیشه امام علی علیه السلام، ریشه در وحی دارد و غایت آن قرب الهی است، در حالی که در فلسفه افلاطونی، غایت عدالت، رسیدن به نفس متعادل است و غایت آن حصول تعادل در اجتماع و تشکیل آرمان‌شهر زمینی است.

**کلیدواژه‌ها:** افلاطون، امام علی علیه السلام، عدالت، عقل، فضیلت، قسط، نظم، وحی.

۱. دانشیار گروه جغرافیای تاریخی، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ایران. m.mahmoudpour@rch.ac.ir

تاریخ دریافت: ۰۴/۰۴/۲۴ تاریخ پذیرش: ۰۴/۰۶/۲۵

## درآمد

عدالت از بنیادی‌ترین مفاهیم در تاریخ اندیشه بشری، همواره محور مناقشات فلسفی، اخلاقی و الهیاتی بوده است. از یونان باستان تا دوران اسلامی، متفکران بزرگی چون افلاطون و امام علی علیه السلام به تبیین و تفسیر این مفهوم پرداخته‌اند. افلاطون، عدالت را به مثابه سازگاری نظم درونی و بیرونی، هماهنگی قوا و طبقات، و شرط تحقق سعادت فردی و اجتماعی می‌داند. امام علی علیه السلام نیز عدالت را نه تنها یک فضیلت اخلاقی، بلکه ستون دین، سیاست و اجتماع معرفی می‌کند؛ عدالتی که ریشه در قسط الهی و مسئولیت انسان در برابر خداوند و جامعه دارد. پژوهش حاضر با هدف بررسی تطبیقی و تحلیلی این دو دیدگاه می‌کوشد ضمن تبیین مبانی نظری و کارکردهای عدالت، به پرسش‌های اساسی درباره نقاط اشتراک و افتراق این دو منظومه فکری پاسخ دهد و امکان بهره‌گیری از این آموزه‌ها را در حل مسائل معاصر بررسی کند. با توجه به ورود اندیشه‌های افلاطونی در نهضت ترجمه به جهان اسلام و تأثیر آن بر اندیشه‌های متفکران سده‌های دوم به بعد که بالطبع پس از به بار نشستن اندیشه علوی عدالت در جامعه اسلامی بوده است، مقایسه تطبیقی این دو دیدگاه از آن جهت اهمیت دارد که دو سنت عقلانی و وحیانی با رویکردهایی گاه هم‌راستا و گاه متفاوت، در پی تبیین نظمی عادلانه برای انسان و جامعه‌اند. این مقاله با هدف تحلیل مفهومی، معرفتی و ساختاری عدالت، بر آن است که از رهگذر گفتگوی میان افلاطون و امام علی علیه السلام، افق‌های نوینی برای بازاندیشی عدالت در جهان معاصر بگشاید.

در فلسفه سیاسی، عدالت به مثابه هدف نهایی نظم اجتماعی و مبنای مشروعیت حکومت مطرح شده و در نظام‌های اخلاقی، به عنوان فضیلتی فراگیر که سایر فضایل را در خود جای می‌دهد، شناخته می‌شود. در میان اندیشه‌ورزان بزرگ تاریخ، افلاطون در سنت یونانی و امام علی علیه السلام در سنت اسلامی، از برجسته‌ترین شخصیت‌هایی‌اند که هر یک به شکلی عمیق و تأثیرگذار، مفهوم عدالت را تبیین کرده‌اند. افلاطون در اثر سترگ خود جمهوری، عدالت را به مثابه سازگاری و سلامت درونی اجزای نفس انسان و نظم طبقات اجتماعی می‌فهمد؛ در حالی که امام علی علیه السلام عدالت را اصل بنیادین در قوام دین، سیاست و اخلاق دانسته و آن را در ساحت‌های فردی، اجتماعی و الهی مورد توجه قرار می‌دهد.

هدف این پژوهش، بررسی و مقایسه تطبیقی دیدگاه‌های این دو متفکر برجسته درباره عدالت است. پرسش اصلی این است که مفهوم عدالت در اندیشه امام علی علیه السلام و افلاطون چه تفاوت‌ها و اشتراکاتی دارد و این تفاوت‌ها از چه مبانی فکری، هستی‌شناختی و معرفتی‌ای ناشی می‌شوند؟ روش این پژوهش، تحلیل محتوای متون اصلی، یعنی نهج البلاغه و جمهوری افلاطون، و تطبیق مفاهیم در سه سطح فرد، جامعه و حکومت است.

## پیشینه پژوهش

مفهوم عدالت در هر دو سنت فلسفی یونانی و اسلامی سابقه‌ای دیرینه دارد. در سنت یونانی، افلاطون در اثر ماندگار خود جمهوری (Republique)، با تحلیل ساختار نفس و جامعه، عدالت را به‌عنوان نظم درونی و بیرونی معرفی کرده است. در منابع اصیل اسلامی، قرآن کریم، سنت نبوی و به‌ویژه نهج البلاغه، عدالت جایگاه ممتازی دارد. در دوره‌های بعدی، فیلسوفان مسلمانی چون فارابی، ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی، با تأثیرپذیری از سنت یونانی و تلفیق آن با آموزه‌های اسلامی، مفهوم عدالت را گسترش داده‌اند. در تحقیقات جدید نیز محققان به‌طور جداگانه به بررسی مفهوم عدالت در اندیشه افلاطون و امام علی علیه السلام پرداخته‌اند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به ملکی و مصطفوی (۱۳۹۴ ش) در مقاله «بررسی و نقد نظریه عدالت در رساله جمهوری افلاطون» اشاره کرد که ضمن بررسی مفهوم و خاستگاه عدالت از نظر افلاطون به ارتباط عدالت و سیاست پرداخته و تلاش کردند تا نشان دهند غرض افلاطون از طرح مفهوم عدالت پی‌ریزی مدینه فاضله بوده است. اخوان کاظمی (۱۳۹۷ ش) در «نگرش تطبیقی به مفهوم عدالت در فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو»، معتقد است که عدالت در اندیشه افلاطون عدالت فردی است که ویژگی‌های آن بر جامعه منعکس می‌شود. صائبی و اسلامی (۱۳۹۸ ش) در مقاله «نقد و ارزیابی عدالت در اندیشه افلاطون (نظریه عدالت در رساله جمهوری)» با بررسی عدالت فردی و اجتماعی در رساله جمهوری، به دنبال پاسخ به این سؤال بودند که آیا عدالت در نظر افلاطون فضیلت است؟ واسعی (۱۴۰۲ ش) نیز در مقاله «برابری اجتماعی در سیره علوی؛ بنیاد حکمرانی مطلوب»، می‌نویسد که امام علی علیه السلام کوشید تا زندگی مسلمانان در فضایی عدالت‌محور رقم بخورد تا در پرتو آن همبستگی اجتماعی و زندگی مسالمت‌آمیز انسانی شکل گیرد. بختیاری (۱۳۸۰ ش) در «عدالت و توسعه از دیدگاه امام علی علیه السلام» به ارتباط این دو مفهوم در اندیشه امام پرداخته است. معمار (۱۳۹۳ ش) در مقاله «تحلیل جامعه شناختی مفهوم عدالت از دیدگاه حضرت علی علیه السلام»، نوشته است که عدالت از نظر امام امری اجتماعی و همه‌جانبه است و به معنای مساوات نیست بلکه به معنای ارج نهادن به تلاش و شایستگی افراد است. با این همه، پژوهشی که به‌صورت تطبیقی و تحلیلی به مقایسه عدالت در اندیشه افلاطون و امام علی علیه السلام پردازد، انجام نشده است. این مقاله درصدد است تا این خلأ علمی را پر کرده و با نگاهی تطبیقی، وجوه اشتراک و تمایز عدالت را در این دو سنت فکری برجسته سازد.

## عدالت از نظر افلاطون

در محاورات نقل شده از افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق. م)، شاگرد سقراط و استاد ارسطو، به‌ویژه در جمهوری، عدالت یکی از بنیادی‌ترین فضایل فردی و اجتماعی معرفی و سنگ بنای اخلاق و سیاست

دانسته شده است. از دیدگاه افلاطون<sup>۱</sup> (جمهوری، کتاب ۱، ۳۳۱c-d) عدالت نه برآمده از منافع یا قرارداد اجتماعی، بلکه حقیقتی عینی و غایت‌مند است که در هماهنگی با هستی و ساختار نفس انسان تعریف می‌شود. افلاطون در جمهوری، پاسخی فلسفی و ساختاری به چپستی عدالت در فرد و جامعه می‌دهد. در نگاه افلاطون عدالت در ساحت‌های فردی، اجتماعی و سیاسی به یکدیگر مرتبطند. از نظر او عدالت فضیلتی نیست که در کنار دیگر فضایل قرار گیرد، بلکه همه فضایل (حکمت، شجاعت، اعتدال) در پرتو عدالت معنا و توازن می‌یابند. عدالت فردی به آن معناست که اجزای نفس به وظیفه خود عمل کنند. افلاطون در جمهوری بیان می‌کند که روان انسان دارای سه جزء است: عقل که خواهان شناخت حقیقت است؛ اراده/غضب که منشأ شهامت و غیرت است؛ شهوت/خواسته‌ها که مایل به لذت‌های جسمانی است (همان، کتاب ۴، ۴۳۳a-۴۴۱d). بر مبنای نظریه او عدالت در سطح فردی همان برقراری نظم درونی است و این نظم هنگامی برقرار می‌شود که زمامداری قوای نفس به دست عقل باشد و اراده و شهوت تابع و مطیع خرد باشند (همان، کتاب ۴، ۴۴۱d).

افلاطون (جمهوری، کتاب ۲، ۳۵۸a، کتاب ۴، ۴۲۰b، کتاب ۱۰، ۶۱۳a) همچنین سعادت را بر مبنای عدالت تعریف می‌کند و بر این باور است که روح انسان در هماهنگی قوای سه‌گانه‌اش به کمال می‌رسد. در این ساختار، عدالت شرط ضروری برای تحقق دیگر فضایل است و همه آنها در عدالت به کمال می‌رسند. عدالت اجتماعی به معنای نظم طبقاتی بر پایه طبیعت است. به گفته او (همان، کتاب ۴، ۴۱۹a-۴۲۱b، ۴۳۴a-b) جامعه عادل زمانی شکل می‌گیرد که سه طبقه اصلی آن، یعنی طبقه حاکمان (عقلا)، طبقه نگهبانان (دلیران) و طبقه تولیدگران (پیشه‌وران، کشاورزان و صنعت‌گران) هر یک وظایف خاص خود را انجام دهند و در کار یکدیگر دخالت نکنند. به همین جهت او با برقراری مساوات مطلق در جامعه مخالف است و آن را سبب فساد جامعه می‌داند. او بر این باور است که عدالت مستلزم تفاوت در مراتب و جایگاه‌ها بر اساس طبیعت و استعداد افراد است. جامعه‌ای که در آن همه خواهان یکسانی نقش‌ها و حقوق باشند، به‌زودی گرفتار بی‌نظمی و ظلم خواهد شد. این مدل اجتماعی بازتابی از ساختار نفس انسانی نیز است که خود نیز از سه قوه خرد، اراده و شهوت تشکیل شده است (جمهوری، کتاب ۴، ۴۴۱a). در کتاب چهارم جمهوری (۴۳۳a)، افلاطون می‌نویسد: «عدالت آن است که هر جزء کار خاص خود را انجام دهد و در کار دیگران دخالت نکند». بر اساس این تعریف، عدالت شکلی از هماهنگی و نظم است که وحدت و ثبات را چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی، تضمین می‌کند. عدالت سیاسی در نظر افلاطون (جمهوری، کتاب ۵، ۴۷۳d) به معنای حکومت فیلسوف‌پادشاه است. افلاطون بر این باور است که تحقق عدالت اجتماعی و فردی ممکن نیست، مگر آنکه قدرت سیاسی در اختیار فیلسوفان قرار گیرد.

1 . Plato.

افلاطون (جمهوری، کتاب ۴، ۴۳۴d-۴۳۵d) معتقد است که انسان عادل، کسی است که عقل در او حاکم باشد، اراده تابع عقل و شهوت فرمان‌بردار آن باشد. همین نسبت در جامعه نیز صادق است. از نظر او فیلسوفان باید بر جامعه حکومت کنند، دلبران باید از آن دفاع کنند و دیگران وظایف تولیدی و خدماتی خود را انجام دهند. این نظم، نه از سر تبعیض، بلکه از سر شناخت طبیعی و عقلانی استعدادهای افراد برقرار می‌شود.

افلاطون در کتاب‌های پنجم و ششم و هفتم جمهوری به تبیین ویژگی‌های فرد شایسته برای زمامداری می‌پردازد و در نهایت با برشمردن خصایل فیلسوف واقعی او را شایسته به دست گرفتن حکومت می‌داند و مفهوم حکومت فیلسوف‌پادشاه را پیش می‌کشد. او (جمهوری، کتاب ۷، ۵۱۴a-۵۱۹b) با ارائه تمثیل غار به این نکته اشاره می‌کند که تنها فیلسوف قادر است مردم را از جهالت برهاند و به سوی دانایی هدایت کند. زیرا تنها فیلسوف است که به «مُثل» (= حقایق جاویدان و ازلی) علم دارد، قادر است حقیقت را درک کند و صلاح عامه را بر منافع شخصی مقدم می‌دارد. به باور او (همان، کتاب ۵، ۴۷۳c-d) عدالت به‌طور کامل تحقق نمی‌یابد مگر اینکه یا فیلسوفان پادشاه شوند، یا پادشاهان فلسفه بیاموزند و «تا زمانی که یا فیلسوفان شاه نشوند یا شاهان راستین فلسفه نیاموزند، شهرها روی آرامش و سعادت نخواهند دید».

افلاطون (جمهوری، کتاب ۴، ۴۴۳ e-d) عدالت را حد وسط و نقطه تعادل سه قوه خرد، اراده و شهوت در آدمی می‌داند. این تعریف در فرهنگ‌های لغات عربی و فارسی مشترک است. عدالت «به معنی برابری و یکسانی است که برای اندازه‌گیری و مقایسه چیزها به کار می‌رود» (ابن فارس، ج ۴، ص ۲۴۶؛ راغب اصفهانی، ص ۵۵۱) و عدل به معنای حد وسط میان افراط و تفریط، انصاف، حد و اندازه اعتدال، میانه‌روی، دآوری به حق و... است (دهخدا، ج ۱۰، ص ۱۵۷۶۶). در فرهنگ‌های قدیم‌تر (فراهیدی، ج ۲، ص ۳۸؛ ازهری، ج ۲، ص ۲۱۱) عدالت به معنای برقراری حق آمده است. عدالت فضیلتی است که صفات دیگر را به وجود آورده و تا زمانی که همراه آنها باشد موجب ابقا و محافظ آنهاست. در اصل، خردمندی، شجاعت و خویشتنداری (اعتدال) سه فضیلتی هستند که عدالت رابط هماهنگی بین آنهاست (افلاطون، جمهوری، کتاب ۴، ۴۲۷d-۴۳۲d).

در اندیشه افلاطون، عدالت، مفهومی عقلانی، نظم‌محور و ذات‌گرایانه است که بر اساس شناخت عقلانی از نفس انسان و طبقات جامعه تبیین می‌شود. تأکید او بر کتاب جمهوری به‌عنوان مرجع اصلی این نظریه، جایگاه عدالت را نه‌تنها در ساختار سیاسی، بلکه در عمق هستی‌شناسی و روان‌شناسی اخلاقی تثبیت می‌کند.

در مجموع می‌توان گفت عدالت در اندیشه افلاطون، فضیلتی ساختاری است که تحقق آن منوط به نظم عقلانی، تعادل نفس و عملکرد هماهنگ اجزای جامعه است. او در پی شهری آرمانی است که در آن عقل و عقلا فرمانروا باشند و هر عنصر جامعه، نقش طبیعی خود را ایفا کند.

## عدالت از نظر امام علی علیه السلام

در منظومه فکری امام علی علیه السلام، عدالت نه تنها یک فضیلت اخلاقی بلکه شالوده‌ای الهی برای قوام دین، استقرار جامعه و سلامت فردی و جمعی به‌شمار می‌رود. عدالت از مفاهیم پربسامد نهج البلاغه است و کاربردهای متنوع آن در کلام امام علی علیه السلام مؤید آن است که از نظر ایشان عدالت امری الهی و فطری است و در تمامی ساحت‌های زندگی اعم از سیاست، اقتصاد، اخلاق و قضا جریان دارد. وجه جامع میان کاربردهای متنوع عدالت در نهج البلاغه همان قرار گرفتن هر چیز در جای خود است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهُ» (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷)؛ تعبیری که هم از جهت مفهومی و هم از نظر کارکردی، بنیاد بسیاری از دیدگاه‌های امام را شکل می‌دهد. این تعبیر به نوعی در تمامی کاربردهای عدالت چه در ساحت اخلاقی و فردی، چه در حوزه سیاست، اقتصاد، قضا و ساختار اجتماعی، جایگاهی نمایان است. به این ترتیب عدالت در اندیشه علوی فراتر از یک فضیلت شخصی است و اصل الهی برای قوام جامعه و دین و دنیای مردم قلمداد می‌شود.

امام علی علیه السلام به رعایت عدالت در ساحت فردی توجه کرده و بارها به تعادل در قوا، عقل‌مداری در تصمیم‌گیری، و پرهیز از افراط و تفریط توصیه کرده‌اند: «بر تو باد به میانه‌روی در کارها، زیرا هر که از میانه‌روی روی برگرداند، ستم کند، و هر که بدان پایبند گردد، به عدالت رفتار کند» (آمدی، ۱۴۰۷: ۳۱۵/۲). با وجود این مهم‌ترین کاربرد عدالت در نهج البلاغه در امر حکومت است. امام علی علیه السلام عدالت را نه ابزار مشروعیت بلکه غایت حکومت می‌داند. طبق این نگاه، عدالت ملاک سنجش پایداری و زوال جوامع است. مهم‌ترین جلوه عدالت در سیره امام علی علیه السلام از دوره خلافت (۳۵-۴۰) ایشان نمایان است. در نامه ۵۳ نهج البلاغه (فرمان معروف ایشان به مالک اشتر) که رساله‌ای جامع در سیاست‌ورزی عادلانه است، امام طبقات مختلف جامعه (علماء، نظامیان، بازرگانان، پیشه‌وران، فقرا، اهل ذمه و...) را برمی‌شمرد و به صراحت بر «رعایت حقوق همه طبقات» و «عدالت بدون تبعیض» تأکید می‌کند: «فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ؛ با آنان چنان رفتار کن که دوست داری خدا با تو همان‌گونه رفتار کند». این توصیه‌ها نشان می‌دهد که عدالت در سیره علوی نه فقط شعاری اخلاقی، بلکه راهبردی برای تنظیم ساختار حکومت است. امام در همه موارد تأکید بر میانه‌روی دارد. ایشان در مقام حکمرانی و سیاست، به‌طور خاص محبوبترین امور را میانه‌روی در حق برمی‌شمرد؛ از این‌رو به مالک اشتر، در مقام کارگزار مصر، سفارش می‌کند که از میان امور، آن امری را برگزیند که میانه باشد: «وَأَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ»، نه از حق بگذرد و نه از حق فرو ماند و البته چنین رویکردی عادلانه خواهد بود و برای عموم مردم دلیلی است (نهج البلاغه، نامه ۵۳). در خطبه ۱۵ نهج البلاغه، امام علی علیه السلام صراحتاً عدالت را با قوام اجتماع

پیوند می‌دهد و آن را ملاک سنجش در حکمرانی می‌داند: «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَأَلْجَأَهُ عَلَيْهِ أَضْيَقٌ؛ همانا در عدالت گشایشی است، و کسی که عدالت بر او تنگ آید، ستم بر او تنگ‌تر خواهد بود».

توصیه به عدالت در حکمرانی شامل امور اقتصادی نیز می‌شود. امام علی علیه السلام عدالت را به عنوان رکن بنیادین اداره بیت‌المال معرفی می‌کند. ایشان در آغازین روزهای خلافت، ضمن نکوهش روش عثمان در مواجهه با بیت‌المال (نهج‌البلاغه، خطبه ۳)، اعلام کردند که «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَرَوَّجَ بِهِ النَّسَاءَ وَ مِلْكَ بِهِ الْإِمَاءَ لَرَدَدْتُهُ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَأَلْجَأَهُ عَلَيْهِ أَضْيَقٌ»؛ اموال بیت‌المال را حتی اگر جزو کابین زنان شده باشد، به جایگاه اصلی خود بازخواهد گرداند (همان، خطبه ۱۵). امام در پاسخ به عبدالله بن زمعه که از او درخواست سهم ویژه‌ای از بیت‌المال کرده بود، می‌گوید که این مال، نه مال شخصی اوست و نه مال شخصی هیچ‌یک از مسلمانان، بلکه مال عمومی مردم است و تنها کسانی در آن سهم دارند که برای گردآوری آن کوشیده باشند (همان، خطبه ۲۳۲). زمانی که برادرش عقیل (ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۴۱/۲۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱۰۹/۲؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۵۶۲/۳) انتظار داشت سهم بیشتری از بیت‌المال دریافت کنند. امام گفت: «يَا عَقِيلُ أَتَيْتُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِسْنَانُهَا لِعَيْبِهِ وَ تَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعِغْصِبِهِ؛ از آهنی می‌نالی که انسانی برای بازی داغش کرده، و مرا به آتشی می‌خوانی که خدا برای خشم خود افروخته است» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴)؛ در جای دیگری امام در پاسخ به این اعتراض‌ها تأکید کرد: «لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ إِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ»؛ که اگر بیت‌المال، مال شخصی ایشان هم بود، آن را به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کرد، چه رسد که این مال، مال خداست و بخشیدن مال به غیر مستحق، ناروا و اسراف است (همان، خطبه ۱۲۶). امام، بر اساس ضرورت، رعایت قانون در بهره‌گیری از بیت‌المال را به کارگزارانش توصیه می‌کرد تا خود و نزدیکانشان در استفاده از اموال عمومی، حریم قانون را رعایت کنند و از ویژه‌خواری و اختصاص رانت‌های ریز و درشت برای خود و نزدیکانشان دوری کنند. همچنین به ایشان دستور می‌داد که در تقسیم بیت‌المال، به اقصی نقاط سرزمین تحت امرشان توجه داشته و سهم ساکنان شهرهای دورتر را مانند ساکنان مناطق مرکزی قرار دهند و برای شهرهای دور که دسترسی به مرکز حکومت ندارند، مأمورانی بگمارند تا سهم مردم را به دست ایشان برسانند (همان، نامه ۵۳). امام علی علیه السلام در دوره خلافتش نظام سهمیه‌بندی خلفای پیشین را لغو کرد و بیت‌المال را بر اساس مساوات (نه سابقه یا نژاد) پرداخت کرد (همان، خطبه ۱۲۶).

در مجموع می‌توان گفت عدالت در اندیشه امام علی علیه السلام، فضیلتی نیست که در حاشیه اخلاق فردی یا فلسفه سیاسی بماند، بلکه شالوده فکری، الهی و اجرایی حکومت اسلامی است. این عدالت از درون انسان آغاز می‌شود، در جامعه جریان می‌یابد، و در رأس آن، حاکم عادل قرار دارد که مأمور به اقامه قسط است. امام علی علیه السلام نه تنها آموزه‌پرداز عدالت بلکه نمونه عملی آن در تاریخ اسلام است.

## نظر فلاسفه مسلمان درباره عدالت افلاطونی

اندیشه افلاطون در خلال نهضت ترجمه آثار یونانی به عربی و از طریق ترجمه آثار نو افلاطونیان چون فلوطین وارد جهان اسلام شد و اندیشمندان مسلمان بسیار به آن توجه کردند و به تحلیل و تفسیر آن پرداختند. هر چند دیدگاه افلاطونی عدالت در جهان اسلام پذیرفته شد اما دانشمندان مسلمان متوجه نقص اندیشه او نیز بودند. دیدگاه افلاطونی صرفاً بر عقل و شهود عقلانی تکیه داشت و خبری از عنصر وحی در آن نبود. از این رو اندیشمندان مسلمان کوشیدند به گونه‌ای غیبت عنصر وحیانی و الهی را در اندیشه افلاطون جبران کنند.

فارابی (متوفای ۳۳۹) با اقتباس از الگوی افلاطونی، مدینه فاضله را ساختاری سه طبقه دانست که در رأس آن، فیلسوف پیامبر است. در آراء اهل المدینه الفاضله (۱۹۹۵: ۱۶۶-۱۲۱)، او «عدالت» را در تطابق مراتب عقلی و کارکردی طبقات جامعه می‌داند، و برخلاف افلاطون، تأکید می‌کند که حاکم باید علاوه بر عقل، از الهام ربانی نیز برخوردار باشد. او در واقع نظریه افلاطون را اسلامی‌سازی می‌کند و فیلسوف را با نبی جایگزین می‌کند. ابن سینا (متوفای ۴۲۸) در آثارش به‌ویژه در الالهیات شفا (۱۳۷۶: ۴۸۷-۴۹۰) و نجات (۱۳۷۹: ۷۰۸-۷۱۳) با الهام از افلاطون و ارسطو، عدالت را به‌عنوان حد وسط فضایل، یعنی تعادل بین افراط و تفریط می‌پذیرد. او در جستجوی فرد شایسته برای زمامداری مردم، راه فارابی را دنبال می‌کند و نظریه او را در شایستگی نبی برای حاکمیت بر جامعه بسط می‌دهد. از نظر فارابی و ابن سینا، نبی به جهت اتصال به عقل فعال و دریافت وحی خردمندترین و داناترین افراد بشر است و به همین سبب تنها او شایستگی دارد صلاح مردم را تشخیص دهد و زمام امور آنها را به عهده گیرد. خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲: ۱۳۶۴: ۱۳۳، ۱۳۶) به روشنی دیدگاه افلاطون را در سه‌گانه‌سازی قوا (عقل، غضب، شهوت) پذیرفته و عدالت را تعادل قوای نفس می‌داند. وی همچنین، با بهره‌گیری از دیدگاه‌های افلاطونی، جامعه را به چهار طبقه (اهل قلم، اهل شمشیر، اهل تجارت، اهل مزارعه) تقسیم می‌کند و میان آنها رابطه‌ای مشابه دیدگاه افلاطون قائل می‌شود؛ اما در عین حال، عدالت را امری الهی و برآمده از حکمت ربانی می‌داند که هدف آن ایصال انسان به کمال نهایی است. از نظر خواجه «عدالت آن است که هر چیز در جای خود باشد و حدود امور از اندازه نگذرد».

## مقایسه تطبیقی دیدگاه امام علی علیه السلام و افلاطون

مقایسه تطبیقی این دو دیدگاه درباره عدالت وجوه اشتراک قابل توجه و تفاوت‌های بنیادینی را نشان می‌دهد. هر دو متفکر، عدالت را نوعی نظم درونی (نفس) و بیرونی (جامعه) می‌دانند. در نگاه هر دو، عدالت با تفاوت‌های طبیعی و استعداد‌های گوناگون افراد سازگار است. عدالت در نظر آنان، فضیلتی فراگیر است که هماهنگی سایر فضایل (حکمت، شجاعت، اعتدال) را تضمین می‌کند.

در اندیشه افلاطون، عدالت از عقل نظری و شناخت شهودی ناشی می‌شود و هدف آن رسیدن به سعادت است که در نهایت وجه الوهی یا اخروی ندارد. اما در اندیشه امام علی علیه السلام، عدالت امری الهی و وحیانی است که غایت آن، تحقق قسط الهی و تقرب به خداوند است. افلاطون نظام ارزشی صرفاً عقلانی و سیاسی ترسیم می‌کند. در حالی که امام علی علیه السلام عدالت را با تقوا، آخرت‌باوری، و مسئولیت در پیشگاه الهی پیوند می‌زند. عدالت در نگاه افلاطون مبنای حکومت فیلسوف‌پادشاه و آرمان‌شهر است، اما امام علی علیه السلام عدالت را در عمل، در خلافت خود، به اجرا گذاشت و آن را محور سلوک سیاسی، اقتصادی و اخلاقی ساخت.

هر دو متفکر، این مفهوم را در سه ساحت فردی، اجتماعی و سیاسی / حکومتی مطرح کرده‌اند. با وجود این اشتراک ساختاری، مبانی معرفتی، غایت‌شناسی، و منابع مشروعیت عدالت در اندیشه آن دو به گونه‌ای متفاوت شکل گرفته است.

## ۱- عدالت فردی

در اندیشه افلاطون (جمهوری، کتاب ۴، ۴۲۰b)، عدالت فردی به معنای هماهنگی قوا و فرمانروایی عقل است. او معتقد است که تعادل میان عقل، اراده و شهوت، شرط تحقق سعادت فردی است. امام علی علیه السلام در حکمت ۴۳۷: «الْعَدْلُ يَصْغُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»، عدالت را درونی‌ترین فضیلت انسانی می‌داند که نظم دهنده و رابط تمام فضایل و روابط انسانی است. در واقع هر دو متفکر، عدالت فردی را شرط لازم برای تحقق عدالت اجتماعی می‌دانند.

## ۲- عدالت اجتماعی و اقتصادی

افلاطون (جمهوری، کتاب ۴، ۴۳۳a) عدالت اجتماعی را بر مبنای تقسیم طبیعی وظایف و تثبیت ساختار طبقاتی تعریف می‌کند: «عدالت آن است که هر کس کاری را انجام دهد که طبیعت او را برای آن آماده ساخته است و در کار دیگران دخالت نکند». او مخالف مساوات مطلق است و باور دارد که بی‌عدالتی هنگامی پدید می‌آید که طبقات اجتماعی جای خود را تغییر دهند. امام علی علیه السلام نیز بر تفاوت استعدادها و موقعیت‌ها اذعان دارد، اما عدالت اجتماعی را در احقاق حقوق طبقات مختلف و رفع تبعیض می‌بیند، نه صرفاً در تثبیت ساختار طبقاتی. او تأکید می‌کند که نباید این تفاوت‌ها زمینه ظلم، تبعیض و تحقیر طبقات فرودست شود. امام در نامه به مالک اشتر می‌نویسد: «برای مردم طبقات مختلفی است که صلاح هر یک جز به دیگری حاصل نشود... پس حق هر یک را به درستی بشناس و حد هر گروه را رعایت کن» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). او با آنکه تفاوت طبیعی و ساختاری را می‌پذیرد، اما تأکید می‌کند که نباید این تفاوت‌ها زمینه ظلم، تبعیض و تحقیر طبقات فرودست شود. عدالت اجتماعی برای او، توازن در توزیع منابع، دسترسی عادلانه به فرصت‌ها، و کرامت عمومی است.

افلاطون (جمهوری، کتاب ۵، c-۴۶۶) ساختار اقتصادی خاصی را مطرح نمی‌کند، اما از توزیع وظایف و منع مالکیت خصوصی برای طبقه نگهبان سخن می‌گوید تا ثبات سیاسی و پرهیز از حرص و طمع را تضمین کند. امام علی علیه السلام عدالت اقتصادی را در سیره حکومتی خود پیاده می‌کند؛ از جمله در نظام مساوی‌بخشی بیت‌المال، حمایت از محرومان و هشدار نسبت به تمرکز ثروت در دست اشراف. او در نامه ۵۳ به مالک اشتر بر بازرسی عملکرد کارگزاران اقتصادی و حمایت از کشاورزان و قشر تولیدگر تأکید دارد. در خطبه ۱۵ نهج البلاغه بازگرداندن اموال به بیت‌المال از اشراف نشانه‌ای از عدالت اقتصادی در برابر رانت‌جویی است. این نگاه، عدالت را از سطح نظری به عرصه مدیریت اقتصادی سوق می‌دهد و الگویی عملی برای تحقق عدالت اقتصادی ارائه می‌کند.

### ۳- عدالت سیاسی و حکومتی

افلاطون (جمهوری، کتاب ۵، d-۴۷۳) حکومت را بر پایه فضیلت و عقل می‌خواهد و بهترین شکل آن را حکومت فیلسوف‌پادشاه می‌داند: «تا فیلسوفان شاه نشوند یا شاهان فلسفه نیاموزند، رهایی از بدبختی برای شهرها و مردمان ممکن نیست». در اندیشه افلاطونی، عدالت سیاسی نتیجه نظم عقلانی است که نخبگان عقلی بر جامعه فرمان رانند. در مقابل، امام علی علیه السلام عدالت را نه صرفاً یک انتخاب اخلاقی یا نظری، بلکه یک وظیفه دینی و الهی برای حاکم می‌داند. او حاکم را امانت‌دار خدا و مردم می‌داند و هرگونه بی‌عدالتی را خیانت به دین تلقی می‌کند: «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبٍ مَّظْلُومٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۳). امام علی علیه السلام معتقد است که حکومت باید در خدمت عدالت باشد، نه عدالت در خدمت حکومت. حاکم، بدون عدالت، مشروعیت دینی و مردمی ندارد، حتی اگر از لحاظ فکری یا عقلی برتر باشد. و کلام آخر اینکه از نظر امام علی علیه السلام: «وَأِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ»؛ باید که بهترین مایه شادمانی والیان برپای داشتن عدالت در شهرها باشد (همان، نامه ۵۳).

از منظر تاریخی، اشتراک در نگاه به عدالت در هر دو دیدگاه به‌مثابه شرط بقای جامعه نیز قابل توجه است. افلاطون که پس از سقوط آتن و در سایه بحران‌های سیاسی دوران دموکراسی متأخر می‌زیست، عدالت را پاسخی به آشوب‌های اجتماعی و اخلاقی می‌دانست. در مقابل، امام علی علیه السلام نیز در دوران بحران‌های سیاسی و اجتماعی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به‌ویژه در زمان خلافت خود، عدالت را ضامن بقای امت و حفظ کرامت انسانی می‌دانست. تجربه تاریخی هر دو متفکر، در مواجهه با فساد، تبعیض، بی‌نظمی و طغیان قدرت، آنها را به تأکید بر نظم عادلانه سوق داد. افلاطون کوشید از طریق طراحی یک «مدینه فاضله» عدالت‌محور، به بازسازی سیاسی و اخلاقی جامعه یونانی بپردازد؛ و امام علی علیه السلام نیز با وجود فشارهای سیاسی، تلاش کرد تا با تکیه بر عدالت علوی، جامعه‌ای متعادل، مسئول و الهی‌پایه‌ریزی کند. هر دو در نظریه‌پردازی خود از مفهوم

«تخصص گرایی» نیز بهره می‌گیرند: افلاطون با نظریه «کاز ویژه» و امام علی علیه السلام با تأکید بر سپردن کار به اهل آن: «لِيَكُنْ نَظْرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظْرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخِرَاجِ، لِإِنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ» (نهج البلاغه، نامه ۵۳). همچنین هر دو بر آموزش و تربیت به‌عنوان شرط تحقق عدالت تأکید دارند. افلاطون طبقه حاکمان را نیازمند آموزش فلسفی و تربیت روح می‌دانست. امام علی علیه السلام نیز بارها در خطبه‌ها و نامه‌های خود به تهذیب نفس، تقوای سیاسی و وجدان اخلاقی زمامداران توصیه می‌کند. عدالت بدون تربیت، در هر دو نگاه، محکوم به شکست است.

از نظر روان‌شناختی نیز، عدالت نه فقط به‌عنوان یک سیاست بلکه به‌مثابه حالتی درونی و اخلاقی مطرح می‌شود. افلاطون معتقد است عدالت زمانی تحقق می‌یابد که نفس آدمی هماهنگ گردد؛ امام علی علیه السلام نیز اصلاح درون را مقدمه اصلاح بیرون می‌داند. این پیوند درونی و بیرونی عدالت، بنیاد اخلاقی نظریه عدالت در هر دو دستگاه فکری را آشکار می‌سازد.

در مجموع اشتراک این دو متفکر در آن است که عدالت را امری اصیل، کل‌نگر، بنیادین و تعیین‌کننده در حیات فردی و اجتماعی انسان می‌دانند؛ اما اختلاف‌شان در سرچشمه عدالت است: عقل انسانی در اندیشه افلاطونی، و وحی الهی در دستگاه علوی. همین هم‌گرایی در ساختار و واگرایی در منبع، گفت‌وگویی فلسفی و الهیاتی میان این دو منظومه فراهم می‌سازد.

### مقایسه تطبیقی دیدگاه امام علی علیه السلام و افلاطون درباره عدالت

محور مقایسه	افلاطون	امام علی علیه السلام
مبنای معرفتی	عقل فلسفی، شهود حقیقت، نظریه مُثُل	وحی، عقل عملی، فطرت الهی
تعریف عدالت	انجام وظیفه خاص توسط هر جزء (نفس یا طبقه)	نهادن هر چیز در جای خود، رعایت استحقاق‌ها و جلوگیری از ظلم
عدالت فردی	هماهنگی عقل، شهوت و اراده؛ عقل باید حاکم باشد	تعادل قوای نفس و رعایت تقوا؛ میانه‌روی و اجتناب از افراط و تفریط
عدالت اجتماعی	تقسیم طبیعی وظایف در سه طبقه: حاکم، نگهبان، تولیدگر	رعایت حقوق طبقات مختلف، مبارزه با تبعیض، کرامت عمومی انسان‌ها
عدالت سیاسی	حکومت فیلسوف پادشاه؛ شایسته‌سالاری عقلانی	حکومت عادل دینی؛ رعایت حقوق مردم و مسئولیت‌پذیری حاکم در برابر خدا و خلق
نهی مساوات مطلق	بله؛ عدالت یعنی نابرابری طبیعی در چارچوب نظم	بله؛ اما با تأکید بر تساوی حقوقی و رفع تبعیض اجتماعی
غایب عدالت	سعادت فردی و نظم شهری	تقرب به خدا، تحقق قسط و رستگاری اخروی
نظام طبقاتی	ندارد؛ طبقات سه‌گانه طبیعی و پایدارند	دارد؛ پذیرش تفاوت اما تأکید بر عدالت اجتماعی و رفع ظلم
مرجع مشروعیت عدالت	عقل و فلسفه	وحی، اخلاق دینی و عدالت علوی

## نتیجه

عدالت در هر دو منظومه فکری افلاطون و امام علی علیه السلام، از جایگاهی مرکزی برخوردار است؛ اما معنا، خاستگاه، و غایت آن تفاوت‌هایی بنیادین دارد. عدالت در اندیشه افلاطون، مفهومی عقلانی- فلسفی است که با نظام مُثُل و هستی‌شناسی او پیوند دارد؛ اما در اندیشه امام علی علیه السلام، عدالت امری وحیانی- اخلاقی است که به قسط الهی و مسئولیت انسان در برابر خداوند متصل است. افلاطون در پی سامان‌دادن شهر عادل و امام علی علیه السلام در پی اقامه قسط الهی است. افلاطون عدالت را به‌عنوان نظم طبیعی، حفظ حدود و عملکرد صحیح قوا در فرد و جامعه می‌داند، بی‌آن‌که آن را با امر قدسی پیوند دهد. در مقابل، عدالت در نگاه امام علی علیه السلام نه فقط فضیلت اخلاقی بلکه ضرورتی الهی برای قوام دین، امت و حکومت عادلانه است. هر دو متفکر، عدالت را فضیلتی جامع دانسته‌اند که تعادل قوا و فضایل را برقرار می‌سازد؛ در حالی که عدالت افلاطونی به عقلانیت و نظم عقلی-سیاسی متکی است، عدالت علوی با وحی، کرامت انسانی و مسئولیت‌پذیری حاکم گره خورده است. در نتیجه، عدالت نزد هر دو اندیشمند امری چندوجهی، فردی، اجتماعی و سیاسی است، اما در نظام فکری اسلامی، غایت آن، رسیدن به قسط الهی و تعالی معنوی انسان است. در سنت فکری معاصر، نقدهای بسیاری بر هر دو اندیشه وارد شده است. برخی عدالت افلاطونی را ایستا، نخبه‌گرا و فاقد پویایی تاریخی دانسته‌اند. عدالت علوی نیز به‌رغم منشأ وحیانی در اجرا با مقاومت نخبگان قریب مواجه شد و در عمل دشوارتر از طرح نظری‌اش جلوه کرد. با این همه هر دو نظام عدالت برای تحقق تعادل و قوام جامعه خود کوشیدند. مقایسه آنها در فهم نسبی از تفاوت انسان‌ها و نیاز به نظم درونی و بیرونی می‌تواند نقطه آغاز گفتگوهای نوین میان سنت‌های مختلف شود. این گفتگو در عصر حاضر با تأکید بر کرامت، مشارکت عمومی و عقلانیت اخلاقی ضروری به‌نظر می‌رسد.

## منابع

- آمدی، عبدالواحد التمیمی (۱۴۰۷)، غررالحکم و درر الکلم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۴۰۹)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر.
- ابن سینا، حسین به عبدالله (۱۳۷۶ش)، الالهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده  
آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹ش)، النجاه، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، مؤسسه  
انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ابن شهرآشوب مازندرانی (۱۳۷۹)، المناقب، قم، علامه.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵)، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر.
- ابن فارس، احمدبن فارس (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۹۷ش)، «نگرش تطبیقی به مفهوم عدالت در فلسفه سیاسی افلاطون و  
ارسطو»، مطالعات حقوقی، دوره ۱۰، ش ۳، پاییز، ص ۱-۲۷.
- ازهری، محمدبن احمد (۱۳۴۳/۱۹۶۴)، تهذیب اللغه، تصحیح محمدعلی نجار، مصر، الدار  
المصریه للتألیف و الترجمه.
- بختیاری، صادق (۱۳۸۰)، «عدالت و توسعه از دیدگاه امام علی (ع)»، اندیشه حوزه، ش ۳۰.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، لغت‌نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی،  
تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین به محمد (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، تصحیح عدنان صفوان  
داوودی، بیروت، دارالقلم-دارالشامیه.
- صائبی، غلامرضا و سعید اسلامی (۱۳۸۹ش)، «نقد و ارزیابی عدالت در اندیشه افلاطون (نظریه  
عدالت در رساله جمهوری)»، پژوهش‌های فلسفی، سال ۱۳، ش ۲۹، زمستان، ص ۲۷۹-۲۹۸.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۶۴ش)، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات  
خوارزمی.
- فارابی، محمدبن محمد (۱۹۹۵)، آراء اهل المدینه الفاضله و مضاداتها، شرح علی بوملحم،  
بیروت، دار و مکتبه الهلال.
- فراهیدی، خلیل‌بن احمد (۱۴۰۹)، کتاب العین، قم، نشر هجرت.
- معمار، ثریا (۱۳۹۳ش)، «تحلیل جامعه‌شناختی مفهوم عدالت از دیدگاه حضرت علی (ع)»،  
فصلنامه شیعه‌شناسی، س ۱۲، ش ۴۷، پاییز، ص ۴۷-۷۸.
- ملکی، ثریا و شمس الملوک مصطفوی (۱۳۹۴ش)، «بررسی و نقد نظریه عدالت در رساله  
جمهوری افلاطون»، جستارهای فلسفی، ش ۲۸، پاییز و زمستان، ص ۱۴۱-۱۷۳.

- نهج البلاغه (۱۳۷۴)، نسخه صبحی صالح، قم، مرکز البحوث الاسلامیه.
- واسعی، سیدعلیرضا (۱۴۰۲ش)، «برابری اجتماعی در سیره علوی؛ بنیاد حکمرانی مطلوب»، پژوهشنامه تاریخ اسلام، سال ۱۳، ش ۵۲، زمستان، ص ۵۳-۷۴.
- Plato (1994), *The collected dialogues of Plato, including the letters*, ed. Edith Hamilton and Huntington Cairns, [tr. Lane Cooper et al.], Princeton, N. J.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی